

تأثیر توافق عادی سازی بر مجموعه امنیتی خلیج فارس

آرزو زارع عسکری^۱

ابراهیم انوشه^{*۲}

محمود بابایی^۳

چکیده

منطقه خلیج فارس به واسطه جایگاه ژئوپلیتیک و دارا بودن ذخایر غنی انرژی، یکی از مهم ترین مناطق جهان محسوب می شود. تحولات و پویایی های این منطقه مهم و حیاتی تحت تأثیر عوامل مختلف قرار دارد و از زوایای گوناگون می توان آن را تحلیل کرد و توضیح داد. یکی از مهم ترین مباحث در حوزه خلیج فارس مقوله امنیت است که پژوهش های بسیاری را به خود اختصاص داده است. این پژوهش در نظر دارد با استفاده از نظریه مجموعه امنیت منطقه ای به تأثیر توافق عادی سازی بر الگوهای دوستی و خصومت در منطقه خلیج فارس بپردازد. بر این اساس، سؤال این پژوهش این است که توافق عادی سازی چه تأثیری بر مجموعه امنیتی خلیج فارس داشته است؟ یافته های پژوهش نشان می دهند توافق عادی سازی از طریق ایجاد دو بلوک متخاصم و رقیب و همچنین تراکم بیشتر عوامل بحران ساز و تنش زا می تواند موجب بی ثباتی بیشتر در مجموعه امنیتی خلیج فارس شود و الگوی روابط خصمانه را در این منطقه تشدید کند. علاوه بر این، این توافق می تواند سایر عوامل مانند اختلافات سرزمینی یا مقوله انرژی را نیز امنیتی کرده و بر عوامل بحران زا در این مجموعه امنیت منطقه ای بیفزاید. روش تحقیق در این پژوهش توصیفی و تحلیلی و روش گردآوری داده ها نیز اسنادی و کتابخانه ای است

واژگان کلیدی: خلیج فارس، مجموعه امنیت منطقه ای، توافق عادی سازی، اسرائیل، اعراب

10.22034/ir.2022.370236.2296

۱۶۳

پژوهش های بین المللی
روابط بین الملل

فصلنامه

پژوهش های

روابط بین الملل،

دوره دوازدهم،

شماره چهارم،

شماره پیاپی چهل و

هفت، زمستان ۱۴۰۱

۱. دانشجوی دکتری گروه علوم سیاسی، واحد رفسنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، رفسنجان، ایران

۲. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد رفسنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، رفسنجان، ایران (نویسنده مسئول)

* a_anooshin@yahoo.com

۳. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه شهیدباهنر، کرمان، ایران

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۷/۱۰

فصلنامه پژوهش های روابط بین الملل، دوره دوازدهم، شماره پیاپی چهل و هفت، صص ۱۶۳-۱۸۶

مقدمه

منطقه خلیج فارس یکی از مهم‌ترین و پراوازه‌ترین مناطق جهان محسوب می‌شود که از دوره باستان نیز متن‌ها و اسنادی وجود دارند که بر اهمیت این منطقه به ویژه از بعد تجاری و اقتصادی تأکید کرده‌اند. در دوره مدرن نیز این اهمیت به ویژه در طول جنگ جهانی اول و دوم افزایش یافته است. از نظر ژئوپلیتیکی، به ویژه پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، بسیاری از تحلیلگران بر افزایش و اهمیت جایگاه منطقه خلیج فارس در معادلات قدرت و سیاست جهانی تأکید کرده‌اند؛ به نحوی که برخی از پژوهشگران با الهام‌گیری از نظریه هارتلند معتقدند که هر کس که بر خلیج فارس تسلط داشته باشد می‌تواند با اعمال کنترل بر منابع غنی طبیعی نفت و گاز کنترل خود را بر جهان محقق کند.

از نظر اقتصادی نیز منطقه خلیج فارس یکی از مهم‌ترین مناطق جهان محسوب می‌شود که بر وزن ژئوپلیتیکی آن می‌افزاید. ویژگی بارز اقتصادی این منطقه موجب شده است که حتی قدرت‌های فرامنطقه‌ای نیز به صورت خاص و ویژه تحولات آن را دنبال کنند. یکی از مهم‌ترین نیازهای اقتصادی امروز جهان تقاضا برای نفت و انرژی است که موجب شده ۶۲٪ تجارت جهانی از طریق حمل و نقل دریایی و از طریق مسیرهای ثابت صورت پذیرد. در این راستا کشورهای منطقه خلیج فارس دارای اهمیتی حیاتی هستند زیرا ۸۸٪ صادرات نفت جهان از طریق تنگه هرمز صورت می‌گیرد. از طریق این تنگه روزانه ۲۰ میلیون بشکه نفت خام حمل می‌شود و این محموله‌ها ۴۰٪ از نفت تجارت شده از طریق دریا را در جهان تشکیل می‌دهند. بر همین اساس برخی پژوهشگران اعتقاد دارند که تنگه هرمز دروازه ورود به جهان نفت محسوب می‌شود و بنابراین حائز اهمیت کلیدی در معادلات قدرت و اقتصاد در جهان است.

اهمیت منطقه خلیج فارس موجب شده است تا تحولات و پویایی‌های این منطقه کلیدی در ابعاد و زوایای مختلف مورد تحلیل و بررسی قرار بگیرد. از آنجا که امنیت، به ویژه امنیت انرژی، در این منطقه یکی از مهم‌ترین مسائل و نگرانی‌ها را تشکیل می‌دهد پژوهش‌ها و تحقیقات بسیاری وجود دارند که به این منطقه از حیث امنیتی پرداخته‌اند. با توجه به این اهمیت، این پژوهش نیز در نظر دارد تا با استفاده از چارچوب نظری

مجموعه امنیت منطقه‌ای به بررسی تأثیر توافق عادی‌سازی اسرائیل و کشورهای عربی حوزه خلیج فارس بر مجموعه امنیت منطقه‌ای این حوزه پردازد.

۱. چارچوب نظری: مجموعه امنیتی منطقه‌ای

امنیت و مقولات امنیتی یکی از مهم‌ترین و چالشی‌ترین مباحث در حوزه علم سیاست و روابط بین‌الملل است. کشورها و نظام‌های سیاسی همگی مقوله امنیت را حیاتی‌ترین و بنیادی‌ترین مسائلی می‌دانند که با آن سر و کار دارند و بر همین اساس بسیاری از پژوهشگران و محققان تلاش‌های علمی و آکادمیک خود را صرف مقوله امنیت و مسائل امنیتی کرده‌اند. با این وجود، همواره نگرانی و ستیز نظری پیرامون محققان و اندیشمندان وجود داشته است که کدام مسائل را می‌توان در حوزه مسائل امنیتی قرار داد و کدام مسائل نمی‌بایست در دایره شمول آن قرار گیرند. در همین زمینه به صورت کلی دو نگاه و تحلیل وجود دارد که هر کدام می‌کوشند قرائت و خوانش خود را از مسائل امنیتی به دست دهند. یک قرائت از مسائل امنیتی، نگاه سنتی و کلاسیک به مقوله امنیت و مسائل امنیتی است که بر اساس آن امنیت و مسائل امنیتی با تکیه بر شاخص و معیار مسائل نظامی و زور سنجیده و ارزیابی می‌شوند. نگاه دیگری که در واکنش به محدودسازی مسائل امنیتی در دیدگاه سنتی مطرح شده است به عوامل اقتصادی و زیست‌محیطی در روابط بین‌الملل و همچنین سایر مسائل به عنوان مسائل امنیتی می‌نگرد.

با این حال مطرح شدن دیدگاه دوم موجب شد تا عده‌ای درخواست‌هایی را برای محدودسازی بررسی‌های امنیت به مسائلی که حول تهدید یا کاربرد زور دور می‌زند مطرح کنند. آن‌ها معتقد بودند که فراخ‌سازی گام به گام دستور کار امنیت انسجام نظریه امنیت را به خطر می‌اندازد و اگر مسائل غیرنظامی شأن و جایگاه امنیتی پیدا کنند به کل کالبد مناسبات اجتماعی و بین‌المللی لطمات نامطلوبی وارد خواهد شد (بوزان، ویور و دو ویلد، ۱۳۹۴: ۱۷-۱۶).

فراخ‌نگران نیز در مسائل امنیتی دچار تشنگ نظری بوده‌اند و در این حوزه اتفاقی میان آن وجود ندارد. به عنوان نمونه در حالیکه بوزان نسبت به قابلیت مفهوم‌پردازی منسجم امنیت در بخش اقتصاد و در بخش محیط زیست بدبین بوده است، خواستار حفظ زیر همتافت بررسی‌های راهبردی که نظامی محسوب می‌شود در بررسی‌های فراخ‌نگر

امنیت گردیده است. اما وجه مشترک همه آن‌ها وجود منابع تازه و غیرنظامی تهدید بود و همچنین معتقد بودند که در اقتصاد سیاسی بین‌الملل رشته پیونددهنده محکمی وجود داشته که الگوهای موجود در بخش‌های اقتصادی و نظامی را به هم مرتبط ساخته است (بوزان، ویور و دو ویلد، ۱۳۹۴: ۱۷). بنابراین می‌توان یک بعد مناظرات مطالعات امنیتی را از منظر این دیدگاه مورد تجزیه و تحلیل قرار داد که در آن مسائل امنیتی و یا امنیتی‌سازی محور اصلی استدلال‌ها را تشکیل می‌دهد.

حوزه دیگری که مطالعات امنیتی را درگیر خود ساخته سطح تحلیل است. آنچه در این سطح مطرح است این است که چه واحدهایی از باب مطالعات امنیتی قابل بررسی هستند. بر همین اساس به صورت کلی پنج سطح برای سطح تحلیل در مطالعات امنیتی در نظر گرفته شده است که عبارت‌اند از؛ سطح نظام بین‌الملل، خرده نظام‌های بین‌المللی (مانند سازمان‌ها و اتحادیه‌ها)، واحدها (مانند دولت‌ها، کشورها و شرکت‌های چندملیتی)، واحدهای فرعی (که در درون واحدها قرار گرفتند و بر رفتار واحد تأثیر می‌گذارند مانند دیوان‌سالاری‌ها) و در نهایت افراد که نازل‌ترین سطح تحلیل در بیشتر تحلیل‌های علوم اجتماعی هستند (بوزان، ویور و دو ویلد، ۱۳۹۴: ۲۳-۲۲). یکی از سطوح تحلیل در مطالعات امنیتی سطح منطقه است. اهمیت مناطق بیشتر به دوران استعمارزدایی و رهایی از سلطه چندقطبی اروپایی برمی‌گردد که آن‌ها را به عنوان یک سطح تحلیل جداگانه در مطالعات امنیتی مطرح کرده است (سازمند و جوکار، ۱۳۹۵: ۱۵۴).

توجه به مناطق در واقع ظهور مناطق و توجه به آن‌ها ناشی از تحولات پس از جنگ سرد بود و تا پیش از آن به علت تفوق سیستم امپریالسم اروپا و بعدها ژاپن و ایالات متحده، به صورت کلی مناطق مورد توجه نبودند و نقش مهم جنگ سرد در این زمینه در هم شکستن الگوی مناسباتی قدرت‌های بزرگ بود که تا پیش از آن وجه غالب در سطح تحلیل محسوب می‌شدند. با این وجود، در طول دوره جنگ سرد بخش غالب و عمده پویش‌های منطقه‌ای به ناچار در تعامل با رقابت‌های ابرقدرت‌ها قرار گرفت. بر همین اساس بود که با پایان یافتن جنگ سرد پویش‌های منطقه‌ای از چنبره رقابت قدرت‌های بزرگ آزاد گردید و با روند استعمارزدایی نیز تقویت شد (بوزان، ویور و دو

ویلده، ۱۳۹۴: ۱۰۷). تحولات پس از جنگ سرد صورت‌بندی کلی مسائل امنیتی و دستور کار امنیت را تغییر داد و مسائل جدید و متنوعی در دستور کار امنیت قرار گرفتند. این تحول چیزی بود که در سال ۱۹۹۹ مورد توجه باری بوزان قرار گرفت. بوزان در این کتاب نوشت که تحولات و رویدادهایی در اواخر جنگ سرد به وقوع پیوستند که ابعاد جدیدی از امنیت را مطرح کرده‌اند. علاوه بر این، برخلاف نظریات سنت‌گرایان، سطح تحلیل از سطح دولت‌ها نیز فراتر رفته و به کنشگران فرا دولتی و فرو دولتی نیز تسری یافته است. بر همین اساس بوزان معتقد است که سطوح تحلیل خرد و کلان مطالعات امنیتی نمی‌توانند ظرفیت توضیح این تحولات و پویاها را داشته باشند (Buzan, 2007). بوزان در سال‌های بعد کوشید دستور امنیتی جدید را مورد بررسی بیشتر قرار دهد و از این رو به نقد نظریاتی پرداخت که صرفاً بر دو سطح امنیت ملی و امنیت جهانی تمرکز کرده بودند. اگر در دیدگاه واقع‌گرایان دولت مهم‌ترین کنشگر در نظام بین‌الملل تلقی می‌شد، بوزان این بعد امنیتی را به چالش کشید و گفت نمی‌توان امنیت کشورها را صرفاً بر خودشان متکی دانست و بر همین اساس نیز نمی‌توان بر سطح ملی در تحلیل امنیت بسنده کرد.

بوزان همچنین بر این دیدگاه بود که سطح امنیت جهانی نیز بیشتر یک سطح کلی و انتزاعی است که ظرفیت مناسب و کافی را برای درک و فهم امنیت کشور را ارائه نمی‌کند. از همین رو برای یافتن یک تحلیل مناسب بوزان و ویور در سال ۲۰۰۳ در کتاب مناطق و قدرت‌ها سطح امنیت منطقه را مطرح کردند. آن‌ها استدلال کردند که برای درک بهتر مسئله امنیت و مسائل امنیتی دو اقدام لازم و ضروری است؛ نخست اینکه از دستورالعمل سنت‌گرایان برای محدود کردن مسائل امنیتی خودداری شود و دوم نیز از فراخ‌گرایی افراطی که همه‌ی مسائل را امنیتی می‌کند و حوزه گسترده و وسیعی را پیرامون مطالعات امنیتی در نظر می‌گیرد، اجتناب کرد. از این رو در نظر گرفتن سطح منطقه به عنوان یک سطح میانی و بینابینی را می‌توان محل تلاقی و تعامل امنیت ملی و جهانی دانست (Buzan & Wæver, 2003: 53-54).

بنابراین پیدایش نظریات مربوط به مجموعه امنیتی^۱ را می‌توان حاصل چالش میان محدودسازی مسائل امنیتی به کاربرد زور و قدرت نظامی با تأکید بر نقش دولت از سوی سنت‌گرایان و فراخ‌نگرانی دانست که تمایل داشتند مسائل امنیتی را به صورت گسترده و بدون محدودیت مورد توجه و بررسی قرار دهند. در واقع، تلاش بوزان و ویور، اجتناب از افراط و تفریط در دو رویکرد و نگرش مذکور به مطالعات امنیتی بود. نظریه مورد علاقه آنان نظریه مجموعه امنیت منطقه‌ای شناخته می‌شود که برای تحلیل مسائل امنیتی دارای متغیرهایی است که در ادامه مورد بحث قرار می‌گیرند.

متغیرهایی که در یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای وجود دارند عبارتند از؛ مرز، ساختار آنارشیک، قطب، ساخت اجتماعی و پوشش یا نفوذ. بوزان و ویور این پنج متغیر را برای تبیین مجموعه امنیت منطقه‌ای به کار می‌گیرند. منظور از مرز این است که مجموعه امنیتی منطقه به واسطه دارا بودن شرایط و مختصاتی از همسایگان و محیط‌های مجاور متمایز می‌شود. ساختار آنارشیک نیز به این امر اشاره دارد که در درون یک مجموعه منطقه‌ای می‌بایست چند واحد مجزا و مستقل از یکدیگر وجود داشته باشند. قطب مکانیسم توزیع قدرت میان واحدهای مجزا و مستقل است و ساخت اجتماعی مبین وجود الگوهای تخاصم^۲ و دوستی^۳ میان واحدهای تشکیل‌دهنده مجموعه امنیتی یک منطقه است. با این وجود، به دلایل مختلف ممکن است پویای منطقه‌ای تحت تأثیر دخالت‌ها و یا سیاست‌های یک قدرت فرامنطقه‌ای قرار بگیرد که در این وضعیت متغیر پوشش یا نفوذ مطرح می‌شود (Buzan & Wæver, 2003: 54).

از آنجا که مقوله امنیت یک امر نسبی و در ارتباط با تعاملاتی که با سایر کنشگران صورت می‌گیرد تعریف می‌شود، می‌توان الگوهای تخاصم و دوستی را به عنوان مهم‌ترین متغیر برای تحلیل یک مجموعه امنیتی در یک منطقه در نظر گرفت. نکته مهم دیگر این است که این الگوها تحت چه شرایطی ایجاد شده و یا در چه شرایطی تغییر می‌کنند. در همین زمینه نگاه امنیتی کنشگران نیز می‌تواند در تحولات مختلف تغییر کند که اساس و پایه‌ی آن همان تغییرات الگوهای دوستی و دشمنی است. بر اساس نظریه

¹ Regional security complex theory - RSCT

² Enmity

³ Amity

مجموعه امنیت منطقه‌ای، اقدامات و انگیزه‌های بازیگران در زمینه امنیت بین‌المللی به شدت منطقه‌ای است. این بدان معنی است که نگرانی‌های امنیتی یک بازیگر اساساً در همسایگی آن‌ها ایجاد می‌شود. امنیت هر یک از بازیگران در یک منطقه با امنیت بازیگران دیگر در تعامل است. بیشتر نگرانی‌های امنیتی در فواصل دور به خوبی اثر نمی‌کنند و بنابراین به احتمال زیاد تهدیدها در همسایگی نزدیک بازیگر بیشترین احساس را دارند. به دلیل نحوه عملکرد مجاورت، اغلب وابستگی شدید امنیتی در یک مجموعه امنیت منطقه‌ای وجود دارد، اما تعامل با کنشگران خارجی بسیار کمتر فعال است. بوزان و ویور معتقدند: «مجاورت فیزیکی ساده تمایل به ایجاد تعامل امنیتی بیشتر بین همسایگان نسبت به کنشگران در مناطق مختلف دارد، نکته‌ای که والت نیز بر آن تأکید کرده است. بر همین اساس مجاورت فیزیکی یک عامل قوی برای امنیت است؛ زیرا تهدیدها در محیط‌های مجاور نزدیک راحت‌تر جریان پیدا می‌کنند» (Buzan & Wæver, 2003: 6-20).

از دید بوزان و ویور امنیت در درجه نخست منطقه‌ای است. این دیدگاه در مقابل دیدگاهی است که در جنگ سرد رایج بود و بر اساس آن سیاست‌های امنیتی انعکاسی از منافع قدرت‌های بزرگ دانسته می‌شد. آن‌ها معتقدند ویژگی‌ها و پویایی‌های منطقه‌ای کاملاً ذاتی هستند؛ اما آزاد و بدون اثرپذیری نیستند. نمونه‌ای که آن‌ها ذکر می‌کنند به مناقشات خاورمیانه مربوط است که با وجود این که ابرقدرت‌ها در به وجود آوردن آن‌ها ایفای نقش کرده بودند اما پس از پایان جنگ سرد این منازعات همچنان وجود دارند؛ مانند منازعه اعراب و اسرائیل و منازعه و رقابت عراق و کشورهای خلیج فارس (Buzan & Wæver, 2003: 6-20). اما پرسش مهم‌تر این است که امنیت را چگونه می‌توان درک کرد و فهمید و یا آن را مورد تحلیل قرار داد. در این زمینه می‌توان احساس امنیت یا تهدید را تنها در ارتباط با تعاملات مربوط به سایر کنشگران مورد بررسی و تحلیل قرار داد. احساس امنیت از جایی ناشی می‌شود که یک کنشگر به درجه‌ای از اطمینان و همکاری در تعامل با کنشگر یا کنشگران دیگر می‌رسد و از سوی دیگر، احساس تهدید یا ناامنی نیز می‌تواند ناشی از تعاملات خصمانه یک کنشگر با دیگر کنشگران باشد. بنابراین، مقوله امنیت ارتباط مستقیمی با تعاملات با سایر کنشگران دارد و در این زمینه

الگوهای دوستی یا خصومت از دید بوزان و ویور مطرح شده‌اند. الگوهای مبتنی بر دوستی منجر به احساس امنیت می‌شوند در حالی که الگوهای خصومت‌آمیز زمینه‌ساز احساس تهدید و ناامنی هستند. این دو الگوی ارتباطی می‌توانند به عنوان دو قطب در نظر گرفته شوند و حتی منجر به شکل‌گیری ائتلاف و یا اتحادها شوند. بین این دو الگوی رفتاری ممکن است کنشگران یا دولت‌هایی نیز وجود داشته باشند که اساساً نسبت به وضعیت یک مجموعه امنیتی بی‌تفاوت باشند و در هیچ کدام از دو الگوی ذکر شده قرار نگیرند. این کنشگران اصولاً کنشگران خنثی هستند که تهدیدی از سوی آنان متوجه کشور دیگر نیست و پیمان اتحاد یا ائتلاف نیز با دیگران ندارند.

ریشه‌های تخاصم یا دشمنی و یا دوستی و همکاری نیز می‌توانند به دو دسته ریشه‌های مادی و معنوی تقسیم شوند. ریشه‌های مادی در برگیرنده عواملی مانند مناقشات مرزی، مناقشات منطقه‌ای بر سر حوزه نفوذ و ... باشند در حالی که ریشه‌های معنوی الگوهای دوستی یا دشمنی می‌توانند مسائلی مانند وجود حوزه‌های تمدنی، عواملی مانند زبان، نژاد، هویت، دین و مذهب و یا ایدئولوژی باشد. وجه مشترک این دو دسته از عوامل خلق الگوهای ارتباطی میان کنشگران است که می‌تواند مبتنی بر الگوی دوستی و یا الگوی دشمنی باشد. اما این مسئله نیز مهم است که چگونه یک مسئله یا موضوع امنیتی می‌شود؟ در تبیین مقوله امنیت دو حوزه متمایز و مجزا برای دولت‌ها وجود دارد که شامل محیط داخلی خود آن‌ها و محیط خارجی یا محیط بین‌المللی می‌شود. در محیط داخلی تهدیدات امنیتی از سوی گروه‌های فروملی و یا گروه‌های متعارض و مسائل داخلی ناشی می‌شود و در این زمینه ممکن است موضوعاتی از قبیل چالش‌های اقتصادی، مشروعیتی و ... نیز به عنوان عوامل موجد ناامنی در نظر گرفته شوند.

در سوی مقابل در محیط بین‌المللی با توجه به وضعیت آنارشیک آن تهدیدات امنیتی جدی‌تر و اساسی‌تر هستند و به صورت مشخص با مقوله بقا برای کشورها و دولت‌ها پیوند خورده‌اند. در این وضعیت اصولاً مسائلی امنیتی می‌شوند که تهدیدی بنیادین برای یک موضوع مشخص امنیت که به صورت سنتی کشور و یا دولت دارای جمعیت و حاکمیت و سرزمین است به شمار روند. این دستور کار امنیت می‌تواند جلوه‌های متعددی داشته باشد؛ به عنوان نمونه به صورت سنتی وجه امنیت بیشتر در زمینه

تهدیدات نظامی برای یک کشور یا دولت سنجیده می‌شود؛ در حالی که مسائل سیاسی نیز می‌توانند امنیتی شوند. به عنوان نمونه می‌توان از عوامل واگرایی به عنوان یک تهدید برای همگرایی اروپایی نام برد که از سوی اتحادیه اروپا به عنوان مسائل امنیتی تلقی می‌شوند. علاوه بر این، عامل اقتصاد نیز می‌تواند به عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل مورد تهدید و در نتیجه امنیتی سازی آن در نظر گرفته شود. جنگ تجاری چین و آمریکا که در دولت دونالد ترامپ به شدت امنیتی شد و موجب تقابل اقتصادی چین و آمریکا گردید را می‌توان به عنوان یک مصداق تبدیل اقتصاد به یک مسئله امنیتی ذکر کرد. حتی عواملی که مشروعیت، شناسایی یا اقتدار حاکمه کشورها را مورد تهدید و چالش قرار می‌دهند را نیز می‌توان از مسائل امنیتی محسوب کرد (بوزان، ویور و دو ویلد، ۱۳۹۴: ۴۹).

بنابراین، در مجموع می‌توان خروجی نهایی و اصلی یک مجموعه امنیت منطقه‌ای را در الگوهای مورد روابط میان کشورهای موجود در آن جست. دستور کار امنیتی و همچنین مسائل و موضوعات مرتبط با آن در نهایت موجب شکل گرفتن الگوی تعاملی دوستی یا دشمنی در یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای می‌گردند. با این حال نکته‌ای لازم است به آن توجه شود این است که مجموعه امنیتی منطقه‌ای لزوماً مترادف با یک موقعیت جغرافیایی به عنوان یک منطقه نیست بلکه چارچوبی ذهنی و انتزاعی برای تحلیل دستور کار امنیت و مسائل امنیتی است.

اما مسئله مهم این است که این چارچوب ذهنی و این نظریه امنیتی از طریق چه مکانیسمی عمل می‌کند. به صورت کلی یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای سه جزء جداگانه و متمایز دارد. علاوه بر مکانیسم توزیع قدرت میان کنشگران، آنارشی و همگرایی با عنوان قطب، خصومت در برابر دوستی به عنوان روابط میان واحدها و امنیتی‌سازی در مقابل امنیت‌زدایی به عنوان فرایند تهدیدسازی حائز اهمیت هستند. اگرچه یک مجموعه امنیت منطقه‌ای با دارا بودن ویژگی‌هایی مانند سطح بالایی گرایش و تمایل به جنگ، متغیر بودن اتحادها و ائتلاف‌ها، فقدان فرایند همگرایی و فقدان نهادهای منطقه‌ای به عنوان یک آزمون برای نظریات رئالیستی محسوب می‌شود، اما لزوماً نمی‌توان آن را مترادف آنارشی در نظر گرفت. عدم وجود یک نظم سلسله مراتبی و همچنین جایگاه

متغیر کنشگران همچنین درک آنان باعث می‌شود که یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای از الگوی سلسله مراتبی نیز پیروی نکند؛ بر این اساس یک مجموعه‌ی امنیت منطقه‌ای نه وضعیت آنارشی دارد و نه وضعیت سلسله مراتبی بلکه یک وضعیت چندگانه را تجربه می‌کند (Hanau Santini, 2017: 5-6).

۲. توافق عادی‌سازی

منطقه غرب آسیا به صورت ویژه و خاص و منطقه خاورمیانه به صورت کلی با ویژگی‌هایی چون بی‌ثباتی، درگیری، تعارض و تنش شناخته می‌شود. این درهم ریختگی را می‌توان از ابعاد و زوایای مختلف مورد تجزیه و تحلیل قرار داد که در این راستا متغیرهایی همچون هویت‌های سیاسی و ایدئولوژیک، ریشه‌های تاریخی و مانند آن قابل شناسایی و تحلیل هستند. پس از دو جنگ جهانی و افزایش نقش مداخله‌گرانه‌ی کنشگران فرامنطقه‌ای، به ویژه در ترسیم مرزهای نوین خاورمیانه، عامل خارجی نیز بر متغیرهای تنش‌زای خاورمیانه و غرب آسیا اضافه شد که بارزترین جلوه آن تأسیس رژیم صهیونیستی در منطقه بود. تأسیس این رژیم دور تازه‌ای از منازعات را ایجاد کرد که تا به امروز نیز تحولات مختلفی را در خاورمیانه سبب گردیده و نتایج متعددی را به دنبال داشته است. جنگ‌های ۱۹۴۸-۱۹۵۷، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ بارزترین جلوه‌های اثرگذاری حضور این رژیم بر افزایش سطح تنش و درگیری در منطقه است (زیبایی، نصری و رستمی، ۱۴۰۰: ۳۳).

از آنجا که بخش بیشتری از منازعات خاورمیانه در دوره معاصر به جنگ و مناقشه میان اعراب/ جهان اسلام از یک سو و اسرائیل از طرف دیگر اختصاص یافته است، دولت‌ها و کشورهای غربی به تلاش‌های عمده‌ای دست زده‌اند تا ضمن میانجیگری در این منازعه، آن را حل کنند. ایالات متحده به عنوان یکی از اصلی‌ترین حامیان اسرائیل همواره کوشیده است تا در این میان نقش برجسته‌ای را ایفا کند. در آخرین اقدام برای حل بحران روابط اعراب و اسرائیل دولت ایالات متحده در دوره دونالد ترامپ از طریق میانجیگری بین امارات متحده عربی و اسرائیل توافق را با نام توافق صلح ابراهیم به امضای آن‌ها رساند که بر اساس آن این کشور عرب حوزه خلیج فارس روابط خود با اسرائیل را عادی‌سازی می‌کرد و این رژیم را به رسمیت می‌شناخت (Federico-

(O'Murchu, 2020). پس از توافق ۱۳ آگوست ۲۰۲۰، این توافق برای عادی‌سازی روابط اسرائیل و بحرین، یکی دیگر از کشورهای عرب حوزه خلیج فارس نیز به کار گرفته شد. اهمیت این توافق در این است که چنین معامله‌ای از زمان عادی‌سازی روابط اردن و اسرائیل در سال ۱۹۹۴ در نوع خود اولین توافق میان رژیم صهیونیستی و کشورهای جهان عرب یا جهان اسلام محسوب می‌شود. این توافق برای افزایش بار معنوی و همچنین مشروعیت‌بخشی به آن به عنوان توافق صلح ابراهیم معرفی شد که اشاره به مبانی دینی و اعتقادی مشترک از دو حیث تبار و نژاد و همچنین آیین و مذهب داشت. از حیث تبار و نژاد هر دو قوم عرب و یهود از تبار حضرت ابراهیم علیه‌السلام به شمار می‌روند و از حیث دین و مذهب نیز هم یهودی و هم اسلام به عنوان ادیان ابراهیمی شناخته می‌شوند (Tahmizian Meuse, 2020). توافق صلح ابراهیم را می‌توان دارای اثرات متعدد و متنوعی بر امنیت منطقه و خلیج فارس دانست اما در این پژوهش هدف اصلی بررسی تأثیر آن بر مجموعه‌های امنیتی خلیج فارس است که در ادامه مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت.

۳. مجموعه امنیتی خلیج فارس

پیش از تجزیه و تحلیل تأثیر توافق عادی‌سازی بر مجموعه امنیتی خلیج فارس، بررسی الگوهای موجود و عوامل آن در این مجموعه حائز اهمیت است. به عبارت دیگر، با ارائه وضعیتی کلی از مجموعه امنیتی خلیج فارس بهتر می‌توان به تأثیر توافق عادی‌سازی بر مجموعه امنیتی خاورمیانه پرداخت. به صورت کلی می‌توان عوامل شکل‌دهنده الگوهای دوستی و دشمنی موجود در خلیج فارس را شامل اختلافات مرزی و سرزمینی، مسئله انرژی، مسئله ایدئولوژی و امنیتی سازی دانست. در ادامه هر کدام از این عوامل به صورت اجمالی مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

الف) اختلافات مرزی و سرزمینی

مناقشات و اختلافات مرزی و سرزمینی در منطقه خلیج فارس را در دو سطح می‌توان مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. البته مسائل مرزی بیشتر از این که شکل دهنده الگوی مبتنی بر همکاری و دوستی باشند، به صورت کلی ایجاد کننده الگوهای رقابت و ستیز بوده‌اند. در این زمینه اختلافات مرزی را می‌توان از یک جهت میان ایران و کشورهای

عربی دانست و از سوی دیگر میان کشورهای عربی با یکدیگر. اهمیت این تفکیک در این است که ایران به عنوان تنها کشور غیر عرب در منطقه خلیج فارس است و از این رو می‌تواند موجب حساسیت بیشتر اعراب نسبت به یک کشور غیر عرب شود. بر همین اساس، برخی پژوهشگران بر این اعتقاد هستند که اساساً اختلافات مرزی ایران و کشورهای عربی تقریباً اختلافاتی سیاسی شده است (Cyrus Sharifi-Yazdi, 2015: 23).

یکی از مهم‌ترین و قدیمی‌ترین اختلافات سرزمینی ایران و کشورهای عربی به مسئله اروند رود یا شط العرب مربوط است. این اختلاف سرزمینی در دوره حاکمیت امپراتوری عثمانی و همچنین در دوره پهلوی وجود داشت که در نهایت با معاهده ۱۹۷۵ الجزایر به روابط ایران و عراق آرامش بخشید با این حال پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، عراق به رهبری صدام حسین ضمن لغو یک‌جانبه این معاهده به ایران حمله کرد. شط العرب از این حیث حائز اهمیت است که هر دو کشور ایران و عراق از آن به عنوان کانالی برای صادرات نفت استفاده می‌کنند (Karsh, 2002: 12-16). این جنگ برای اعراب به عنوان یک جنگ عربی - ایرانی از یکسو و سنی - شیعی انقلابی دیده می‌شد و بر همین اساس کشورهای عربی به استثنای سوریه از عراق به عنوان یک کشور عربی حمایت کردند. با این وجود عراق پس از سال ۲۰۰۳ و اشغال این کشور توسط آمریکا و متحدانش از جرگه قدرت‌های مجموعه امنیتی خلیج فارس که به دنبال برتری و هژمونی است خارج شده و بیشتر درگیر مسائل و بحران‌های داخلی خود است.

اختلافات سرزمینی ایران و امارات از دیگر اختلافات سرزمینی در مجموعه امنیتی منطقه خلیج فارس است. در سال ۱۹۷۱، پس از خروج انگلیسی‌ها از منطقه، نیروهای ایرانی مدعی جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک شدند که در دهانه خلیج فارس بین ایران و امارات قرار دارد. در اواخر سال ۱۹۹۲، شارجه و ایران در مورد ابوموسی به توافق رسیدند، اما راس الخیمه با ایران در مورد تنب بزرگ و تنب کوچک به توافق نرسیده بود. امارات تلاش کرده است که این اختلاف را به دیوان بین‌المللی دادگستری ببرد، اما ایران نپذیرفت. تهران می‌گوید که این جزایر همیشه متعلق به این کشور بوده است و هرگز از اعمال حاکمیت بر این جزایر انصراف نداده است و آن‌ها بخشی از

خاک ایران هستند (Mattair, 1995). کشورهای عربی حوزه خلیج فارس کوشیده‌اند ضمن حمایت از امارات متحده عربی از ادعای حاکمیت بر این جزایر، این اختلاف را نیز به تنش عربی - ایرانی تبدیل کنند. در همین راستا در بیانیه کویت کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس از ادعاهای امارات مبنی بر حاکمیت بر این جزایر حمایت کردند (خبرگزاری مهر، ۱۳۸۲).

علاوه بر اختلافات سرزمینی میان ایران و اعراب، همانگونه که اشاره شد، بخش دیگری از اختلافات سرزمینی در مجموعه امنیتی خلیج فارس به اختلافات میان کشورهای عربی باز می‌گردد. بحرین و قطر دو کشور عرب حوزه خلیج فارس هستند که در این زمینه دارای ادعاهای متعارض می‌باشند. عمده اختلاف ارضی این دو کشور بر سر جزایر حوار، فشت العزم، فشت الدیبل، قیتعت جراده و الزباره بوده است. مهم‌ترین اختلاف آن‌ها بر سر فشت الدیبل در سال ۱۹۸۵ بود، پس از آن که بحرین شروع به ساخت استحکامات در این جزیره کرد. قطر این ساخت و ساز را نقض توافق موجود در سال ۱۹۷۸ می‌دانست (Crystal, 1990). در آوریل ۱۹۸۶، نیروهای قطری از طریق هلیکوپتر وارد جزیره شدند و آن را «منطقه محدود» اعلام کردند. آن‌ها چندین مقام بحرینی و ۲۹ کارگر ساختمانی را که توسط شرکت قراردادی هلندی بالاست ندام استخدام شده بودند، دستگیر کردند (Brecher & Wilkenfeld, 2000). در ۱۲ می ۱۹۸۶، در پی اعتراضات هلند و میانجیگری چندین کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس، بحرین و قطر به توافق رسیدند و پس از آن کارگران خارجی آزاد شدند. نیروهای قطری نیز در ۱۵ ژوئن جزیره را تخلیه کردند (Brecher & Wilkenfeld, 2000: 654). در سال ۱۹۹۶، بحرین اجلاس سران شورای همکاری خلیج فارس به میزبانی قطر را تحریم کرد و مدعی شد که آخرین اجلاس سران در این کشور در سال ۱۹۹۰ به عنوان بستری برای تکرار ادعاهای ارضی قطری‌ها نسبت به سایر کشورهای شورای همکاری خلیج فارس مورد استفاده قرار گرفت. آن‌ها همچنین حمله قطر در سال ۱۹۸۶ در فشت الدیبل را دلیلی برای عدم حضورشان ذکر کردند (Hussain, 1996).

اختلافات سرزمینی میان عراق و کویت از دیگر موارد تعارضات سرزمینی در مجموعه امنیتی خلیج فارس است. در اواخر قرن نوزدهم امپراتوری عثمانی قدرت و کنترل خود

را بر کویت از دست داد و در سال ۱۸۹۹ این منطقه تحت حفاظت بریتانیا قرار گرفت. عراق همواره مدعی بوده است که کویت بخشی از استان بصره بوده و در زمره حاکمیت عراق قرار دارد (جعفری ولدانی، ۱۳۸۷: ۱۶۴). در سال ۱۹۳۲ عراق به صورت غیر رسمی مرز خود با کویت را که توسط بریتانیا مشخص شده بود پذیرفت. اما در سال ۱۹۶۱ که نیروهای بریتانیایی از منطقه خارج شدند عراق مجدداً ادعاهای حاکمیتی خود را نسبت به کویت مطرح کرد. با این اقدام عراق نیروهای بریتانیایی به کویت بازگشتند و یک نیروی متشکل از کشورهای اتحادیه عرب به رهبری عربستان سعودی در کویت مستقر شد (Niblock, 2022).

با روی کار آمدن حزب بعث پس از انقلاب ۱۹۶۳، استقلال کویت و مرزهای ۱۹۳۲ توسط عراق به صورت رسمی مورد پذیرش قرار گرفت. اما در سال ۱۹۷۳ عراق مجدداً ادعاهای خود را بر جزایر بویان و وره مطرح کرد. در طول جنگ ایران و عراق نیز این کشور به دنبال تسلط بر این دو جزیره بود که با مخالفت کویت مواجه شد و مذاکرات آن‌ها بدون نتیجه و با تیرگی بیشتر روابط پایان یافت. در سال ۱۹۹۱ نیز کویت عراق را متهم به حمله به جزیره بویان کرد. پس از سقوط صدام در عراق در سال ۲۰۰۳، دولت های کویت و عراق در سال ۲۰۰۴ برای حل مسائل مرزی با یکدیگر به مذاکره پرداختند و یک توافق منطقه حائل بین طرفین امضا شد که اگرچه در سال ۲۰۱۶ منقضی شد اما هیچ کدام نیروهای خود را به این منطقه اعزام نکردند. دو کشور همچنین بر سر اختلافات مربوط به آب‌های قابل کشتیرانی تحت پوشش این قرارداد از جمله مصب خور عبدالله دچار اختلاف و تنش هستند. اختلافات کویت و عراق در خصوص مسائل مرزی منجر به چند درگیری جزئی و محدود نیز شده است (Horner, 2011).

اختلافات مرزی امارات متحده عربی و عربستان سعودی از دیگر اختلافات سرزمینی در مجموعه امنیتی خلیج فارس است. دولت‌های عربستان سعودی و امارات متحده عربی معاهده جده را در ۲۱ اوت ۱۹۷۴ بین فیصل عربستان سعودی و شیخ زاید بن سلطان آل نهیان در جده عربستان سعودی امضا کردند که ظاهراً به اختلاف مرزی طولانی مدت پایان داد، اما طبق ادعای امارات متحده عربی، به دلیل مغایرت بین توافق شفاهی قبل از امضای معاهده و متن نهایی معاهده، اختلافات مرزی حل و فصل نشده است. به گفته

امارات، دولت تا سال ۱۹۷۵ به دلیل عدم حضور وکلا، تکنسین‌ها و جغرافیدانان در تیم مذاکره کننده خود متوجه این اختلاف نشد. امارات از آن زمان تاکنون تلاش کرده است تا عربستان سعودی را به میز مذاکره بازگرداند (al Mazrouei, 2013). مفاد معاهده ۱۹۷۴ تا سال ۱۹۹۵ که به سازمان ملل متحد تسلیم گردید به طور عمومی افشا نشد. با این حال، امارات متحده عربی هرگز این قرارداد را تصویب نکرد (Habeb et al., 2012: 33).

در سال ۲۰۰۴، تیم اماراتی به ریاست وزیر امور خارجه راشد عبدالله النعیمی، به سفیر آمریکا مارسل م. وهبا اعلام کرد که امارات متحده عربی پیمان را در سال ۱۹۷۴ در شرایط زور و اجبار امضا کرده است. امارات خواستار اصلاح و بازنگری در عهدنامه جده شده است؛ در حالی که عربستان آن را سندی توافق شده، امضا شده و نهایی می‌داند. در سال ۲۰۰۵، نگرانی‌های ناشی از درگیری بین دو کشور بر سر اختلافات مرزی افزایش یافت (Arabic News, 2005). در سال ۲۰۰۵، مقامات امارات از قطر بازدید کردند و پروژه گذرگاه^۱ که قصد پیوند دوحه به ابوظبی را داشت کلید زدند که موجب اعتراض عربستان سعودی شد؛ سعودی‌ها معتقد بودند که این گذرگاه از آب‌های سعودی عبور می‌کند (al Mazrouei, 2013).

معاون وزیر امور خارجه امارات نیز اظهار داشت: «ما نمی‌خواهیم توسط قطعه‌ای از آب‌های سعودی از قطری‌ها جدا شویم». دلالت بر اینکه پروژه گذرگاه تنها امید برای اتصال ابوظبی به قطر بود. در سال ۲۰۰۴، امارات متحده عربی و قطر نیز پروژه گاز دلفین را امضا کردند که شامل تأمین گاز قطر به امارات و عمان است. در ژوئیه ۲۰۰۶، دولت سعودی با بیان اینکه این خط لوله از طریق آب‌های ارضی عربستان سعودی عبور می‌کند، این پروژه را مورد چالش قرار داد. امارات متحده عربی در سال ۲۰۰۶ به طور علنی این اختلاف را دوباره آغاز کرد و ادعای حاکمیت بر برخی از قلمروهای از دست رفته را مطرح نمود (Henderson, 2006).

¹ Causeway

ب) مسئله انرژی

خلیج فارس به عنوان یکی از مهم‌ترین منابع انرژی جهان شناخته می‌شود و مسئله انرژی علاوه بر این که موجب حضور و دخالت قدرت‌های جهانی در این مجموعه امنیتی می‌شود، الگوهای رفتاری کنشگران منطقه را نیز شکل می‌دهد. اصولاً این الگوهای رفتاری بیشتر حول محور رقابت و در موارد معدودی همکاری شکل گرفته است. کشورهای منطقه از اختلافات متعددی پیرامون مقوله انرژی رنج می‌برند به نحوی که حتی در مواردی اختلافات سرزمینی نیز ناشی از اهمیت نفت در این مناطق بوده است. یکی از مهم‌ترین اختلافات بین کشورهای منطقه در حوزه انرژی به تعارضات میان ایران و قطر باز می‌گردد. ایران به واسطه دلایل متعدد از جمله تحریم‌های اعمالی از سوی غرب و ایالات متحده قادر به بهره‌برداری مناسب و منطبق با نیازهای خود از میدان مشترک با قطر نیست و همین امر سبب شده است به گواه برخی کارشناسان قطر بتواند از این معضل و مشکل استفاده کند و منابع بیشتری را از این میدان استخراج کند (آذر، نجفی توانا و محمدی ۱۳۹۵). همین امر موجب شده است تا الگوی تعامل ایران و قطر یک الگوی رقابتی باشد (رجبی و احمدزاده، ۱۳۹۷: ۸۲).

ایران و همسایه غربی خود، عراق نیز در مسئله انرژی با یکدیگر دچار چالش‌های عمده‌ای هستند. میدان‌های نفتی دهلران، پایدار غرب، آزادگان، یادآوران و نفت شهر در مرزهای مشترک ایران و عراق قرار دارند. با وجود این که دو کشور پس از سال ۲۰۰۳ با یکدیگر روابط نزدیک و پایداری داشته‌اند اما مسئله انرژی چند مورد مناقشه جزئی را بین آن‌ها پدید آورده است. در چند مورد ایران و عراق یکدیگر را به تجاوز به خاک یکدیگر و تصرف میدان‌های نفتی متهم کرده‌اند (بی‌بی‌سی فارسی، ۱۳۸۸). میدان نفتی راتگا^۱ نیز از دیگر میدان‌های نفتی بود که منجر به منازعه گردید. این میدان نفتی محل اختلاف عراق و کویت بود و یکی از دلایل حمله عراق به کویت محسوب می‌شود. پس از جنگ خلیج فارس سازمان ملل متحد کلیه چاه‌های نفت راتگا را در حاکمیت کویت قرار داد. میدان گازی آرش نیز محل اختلاف سه کشور ایران، کویت و عربستان سعودی است. زمانی که ایران بروشور توسعه و سرمایه‌گذاری میدان آرش را منتشر کرد، سفیر

^۱ Ratga Field

ایران در کویت به وزارت خارجه این کشور احضار شد. میدان نفتی اسفندیار که با نام لؤلؤ در عربستان شناخته می‌شود از دیگران میدان های نفتی مشترک در منطقه خلیج فارس است که اختلافات سیاسی را به دنبال داشته است (Henni, 2017). بحث مناقشه و اهمیت انرژی تنها به کشورهای منطقه محدود نمی‌شود بلکه قدرت‌های جهانی نیز با توجه به حیاتی بودن نقش انرژی برای توسعه صنعتی و ... به خلیج فارس نگاه ویژه‌ای دارند. جمهوری خلق چین به ظرفیت غنی انرژی در خلیج فارس به عنوان منبعی برای طرح‌های اقتصادی و ملی خود نگاه می‌کند (Garlick & Havlová, 2020, 2021). ایالات متحده نیز به خلیج فارس به عنوان یک منبع انرژی توجه ویژه‌ای دارد و همواره حضور خود را در منطقه برای تضمین امنیت انرژی عنوان کرده است. علاوه بر این، از دید برخی پژوهشگران، ایالات متحده پس از ۱۱ سپتامبر به دنبال استثمار نفتی منطقه بوده است (le Billon & el Khatib, 2004).

ج) ایدئولوژی و امنیتی سازی

از دیگر موارد شکل‌دهنده به روابط میان بازیگران و مجموعه منطقه‌ای خلیج فارس ایدئولوژی است. از منظر ایدئولوژیک دو قطب متعارض در مجموعه امنیتی خلیج فارس قابل شناسایی هستند که توانسته‌اند سایر کنشگران را به سمت خود جلب و یا به حوزه قطب مخالف سوق دهند. از یک طرف، ایران از سال ۱۹۷۹ با تأسیس جمهوری اسلامی، یک حکومت دینی را بنا نهاده است که ویژگی بارز آن تجدیدنظرطلبی در نظم بین‌المللی و شیعی‌گری آن است و از سوی دیگر عربستان سعودی قرار دارد که منادی رهبری جهان سنی است و می‌کوشد تا نقش خود را به عنوان دفاع از جهان اهل سنت معرفی کند. رقابت ایدئولوژیک ایران و عربستان پس از سقوط رژیم بعث در عراق و خارج شدن این کشور از مدار قدرت منطقه‌ای در این مجموعه امنیتی ابعاد شدیدتری به خود گرفته است. اگرچه رقابت این دو کشور دارای ابعاد مختلفی از جمله تاریخ، هویت، زبان و ... است اما در حال حاضر رقابت ایدئولوژیک این دو قدرت منطقه‌ای در خلیج فارس ملموس‌تر است و در مجموع ژئوپلیتیک خلیج فارس را رقابت بین این دو قدرت منطقه‌ای تشکیل می‌دهد (Mabon, 2012: 84). رقابت این دو کشور از نظر ایدئولوژیک و مذهبی موجب شده است تا علاوه بر این که در محیط داخلی هر دو

کشور امتیازات و درخواست‌های شیعی - سنی به مسائل امنیتی تبدیل شوند، در سراسر منطقه خلیج فارس و حتی خاورمیانه نیز این رقابت چنین نتیجه‌ای را به دنبال داشته باشد. به عنوان نمونه دو کشور می‌کوشند تا از قدرت ایدئولوژیک خود برای اثرگذاری بر تحولات بحرین استفاده کنند؛ در حالی که ایران همواره از جنبش شیعیان بحرینی علیه حکومت آل خلیفه دفاع کرده است، عربستان سعودی کوشیده است تا حکومت بحرین را مورد حمایت خود قرار دهد. علاوه بر بحرین، دو کشور در یمن نیز دارای رقابت مذهبی و ایدئولوژیک هستند؛ ایران از متحدین شمالی یا حوثی‌ها که شیعیان زیدی محسوب می‌شوند حمایت می‌کند و عربستان از نیروهای جنوبی که از حامیان منصور هادی محسوب می‌شوند حمایت به عمل می‌آورد. همین امر موجب شده است تا کشورهایمانند امارات متحده عربی و بحرین از نظر ایدئولوژیک جانبدار عربستان سعودی باشند و نیروهای اجتماعی در بحرین و همچنین متحدان شمالی در یمن به جانب ایران گرایش داشته باشند. با این حال از نظر ایدئولوژیک کشورهایمانند عمان و کویت تا حدود زیادی بی‌طرف هستند و قطر به صورت جداگانه یک رقیب بالقوه برای هر دو بلوک ایدئولوژیک محسوب می‌شود اما گرایش بیشتری به سمت عربستان دارد.

۴. تأثیر توافق عادی‌سازی بر مجموعه امنیتی خلیج فارس

تاکنون توضیحاتی در خصوص مجموعه امنیتی خلیج فارس ارائه شد اما سؤال اصلی این است که توافق و عادی‌سازی چه تأثیری بر این مجموعه امنیتی خواهد گذاشت؟ در وهله نخست این توافق را می‌توان یک عامل برون منطقه‌ای در مجموعه امنیتی خلیج فارس در نظر گرفت که با میانجیگری و دخالت یک عامل خارجی، دولت ایالات متحده، صورت گرفته است. یکی از آشکارترین و نخستین تأثیرات توافق عادی‌سازی خروج اسرائیل از انزوای سیاسی در خاورمیانه و به ویژه در جهان عرب است. بدین ترتیب اسرائیل دایره نفوذ خود را از محدوده سواحل مدیترانه و غرب آسیا به منطقه خلیج فارس گسترش می‌دهد (Khan & Shahzad, 2021). امنیت اصلی‌ترین مسئله این توافق است که در آن با توجه به مجموعه امنیتی خلیج فارس، برخی کشورهای عربی منطقه، ایران را به عنوان یک تهدید امنیتی تصور می‌کنند. این امر در

دولت جورج بوش نیز موجب شد کاندولیزا رایس وزیر خارجه وقت ایالات متحده، تلاش کند تا روابط اعراب و اسرائیل را با توجه به این مقوله پیوند دهد. در فرایند تلاش برای حل مسئله فلسطین و اسرائیل رایس گفته است که کشورهای عرب حوزه خلیج فارس علاقه چندانی به آن مسئله نداشتند و در کمال ناباوری ایران را تهدیدی بزرگتر از اسرائیل دانسته‌اند (Ross, 2022, 2016). از سوی دیگر اسرائیل نیز نگاه مشترکی با کشورهای عرب حوزه خلیج فارس در قبال ایران دارد که همین امر سبب نزدیکی دیدگاه‌های امنیتی اسرائیل و اعراب خلیج فارس شده است (Ross, 2022).

حضور اسرائیل در منطقه خلیج فارس منجر به ایجاد دو بلوک امنیتی در این مجموعه امنیتی می‌گردد که از یک طرف ایران و متحدان آن مانند حوثی‌های یمن و جنبش‌های شیعی بحرین قرار دارند و از طرف دیگر کشورهایمانند بحرین، امارات متحده عربی، عربستان سعودی و غیره نیز وجود دارند که در مقابل این بلوک امنیتی قرار می‌گیرند. کشورهایمانند عمان و کویت نیز در این مجموعه‌های امنیتی به نظر می‌رسد به احتمال زیاد به عنوان کشورهای خنثی یا بی‌طرف باقی خواهند ماند. بنابراین حضور اسرائیل در خلیج فارس الگوی تخصم موجود در این منطقه را تشدید خواهد کرد و علاوه بر کشورهای این مجموعه‌های امنیتی، یک مؤلفه خارجی که همان اسرائیل است را نیز وارد این مجموعه امنیتی منطقه‌ای خواهد کرد. ورود این مؤلفه برای ایران به عنوان یک تهدید نزدیک ارزیابی می‌شود و این واکنش شدید ایران را به دنبال داشته است. به عنوان نمونه سرلشکر باقری رئیس ستاد کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران در دیدار خود با رئیس کمیته مشترک روسای ستاد ارتش پاکستان یکی از مهم‌ترین مسائل منطقه را تلاش اسرائیل برای ارتباط‌گیری با کشورهای منطقه و اجرای نیات مداخله گرایانه‌ی خود دانسته است. همچنین این موضوع را برای ایران یک تهدید دانست و گفته است که ایران به این تهدید واکنش نشان خواهد داد (باقری ۱۴۰۱).

شکل‌گیری این دو بلوک متخاصم امنیتی در خلیج فارس بر امنیتی سازی سایر مسائل نیز تأثیرگذار است. از آنجا که این توافق میان امارات و بحرین با اسرائیل دربرگیرنده‌ی طیف متنوعی از حوزه‌های اقتصادی، علم و فناوری، همکاری‌های اطلاعاتی و امنیتی است، حوزه‌هایی مانند مسائل اقتصادی و سایر موضوعاتی که در این توافق بین طرفین

مورد موافقت قرار گرفته است نیز به عنوان مسائل امنیتی نگرینسته خواهند شد که تا پیش از این، این حوزه‌ها از نگاه امنیتی مصون بوده‌اند. رایس از مقامات آمریکا در دولت باراک اوباما، بر این الگوی امنیتی تأکید کرده است و معتقد است این الگوی تخصصی امنیتی موجب نزدیکی بیشتر کشورهای عرب خلیج فارس به اسرائیل می‌شود. وی از درخواست سفیر امارات متحده عربی در ایالات متحده برای دیدار با وی برای گفتگو در خصوص ایران در دولت اوباما خبر می‌دهد که با حضور مقامات اسرائیلی به صورت غیر رسمی در یک هتل برگزار شد و هر دو طرف نیز بر ایران به عنوان یک تهدید مشترک تأکید کرده‌اند (Ross, 2022). یکی از عوامل مهم و اساسی برای امارات متحده عربی در خصوص توافق با ایران را می‌توان به موضوع اختلاف این کشور با ایران بر سر جزایر سه‌گانه دانست که روابط این دو کشور را در مجموعه امنیتی خلیج فارس تحت تأثیر قرار داده است. کشورهای عربی حوزه خلیج فارس در حوزه امنیتی نگران این مسئله هستند که در صورت خروج ایالات متحده از منطقه، آن‌ها چگونه می‌توانند امنیت خود را تأمین کنند. رایس از قول برخی رهبران عرب کشورهای خلیج فارس می‌نویسد آن‌ها می‌گویند اسرائیل اینجاست و نمی‌تواند بر خلاف آمریکا از منطقه برود. بر همین اساس پیوندهای امنیتی کشورهای عرب حوزه خلیج فارس با اسرائیل در نگاه آن‌ها وضعیت پایدارتری را نسبت به اتکای آن‌ها به آمریکا در پی خواهد داشت (Ross, 2022).

بنابراین می‌توان گفت حضور اسرائیل در مجموعه امنیتی منطقه‌ای خلیج فارس به عنوان یک مؤلفه خارجی در این منطقه محسوب می‌شود که الگوهای تخصصی ایدئولوژیک را تشدید می‌کند. از یک سو الگوی تخصصی میان بلوک کشورهای عرب خلیج فارس و اسرائیل که در یک طرف قرار می‌گیرند و ایران و متحدان عمدتاً غیردولتی خود از جمله حوثی‌های یمن بر جنبش شیعیان بحرین از طرف دیگر، قرار خواهند داشت. بین این دو قطب نیز کشورهایی مانند کویت و عمان را می‌توان در زمره کشورهای خنثی یا بی‌طرف در نظر گرفت. علاوه بر این مرزهای تقابل و تخصص اسرائیل و جمهوری اسلامی ایران که تا پیش از این در حوزه غرب آسیا به ویژه در لبنان و سوریه و یا فلسطین بوده است به حوزه خلیج فارس منتقل می‌شود که این امر می‌تواند مجموعه امنیتی خلیج فارس را

تحت تأثیر الگوی تخاصم میان ایران و اسرائیل قرار دهد و آن را از حالت رقابت و تخاصم میان کشورهای این مجموعه امنیتی منطقه‌ای خارج کند. در برخی موارد این امر می‌تواند منجر به تشدید اختلافات سرزمینی گردد که مورد امارات متحده عربی و ایران را می‌توان به عنوان یک نمونه در نظر گرفت.

نتیجه‌گیری

هدف از این پژوهش بررسی تأثیر توافق عادی‌سازی بر مجموعه امنیتی منطقه خلیج فارس بود. یافته‌های پژوهش نشان دادند توافق عادی‌سازی اعراب و اسرائیل بر مجموعه‌های امنیتی خلیج فارس تأثیر منفی می‌گذارد. یکی از مهم‌ترین و آشکارترین پیامدهای این توافق انتقال مرزهای تقابل و تخاصم ایران و اسرائیل از مناطق غرب آسیا به سواحل جنوبی ایران و در مجاورت این کشور است که موجب انتقال محور تنش و مقابله دو کشور در مجاورت مرزهای ایران می‌گردد و علاوه بر این در مرز تخاصمی شکل گرفته در مجموعه امنیتی خلیج فارس، به غیر از اسرائیل، کشورهای عرب حوزه خلیج فارس که با این رژیم توافق عادی‌سازی را امضا کرده‌اند نیز در مقابل ایران قرار می‌گیرند. به عبارت دیگر، اگرچه یک بلوک‌بندی رقابتی پیش از توافق عادی‌سازی در مجموعه امنیت منطقه‌ای خلیج فارس بین ایران و برخی کشورهای این حوزه وجود داشت، حضور اسرائیل بر عوامل بحران‌زا و تنش‌آفرین در این مجموعه امنیتی می‌افزاید و موجب تراکم عوامل بحران‌ساز می‌گردد. تراکم عوامل بحران‌ساز می‌تواند در برخی موارد اختلافات سرزمینی پیشین را نیز برجسته‌تر و تشدید کند که بارزترین نمونه آن می‌تواند اختلافات سرزمینی ایران و امارات متحده عربی به عنوان یکی از طرف‌های توافق عادی‌سازی باشد. به صورت کلی توافق عادی‌سازی منجر به ایجاد دو بلوک متخاصم در مجموعه امنیتی خلیج فارس می‌گردد که در یک سو برخی کشورهای عربی حوزه خلیج فارس قرار دارند و از طرف دیگر اسرائیل نیز به عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل تشکیل این الگوی تخاصم به این بلوک اضافه می‌شود و از طرف دیگر ایران را می‌توان با مجموعه‌ای از متحدان غیر دولتی خود در نظر گرفت که ویژگی بارز آن‌ها تقابل و تخاصم با اسرائیل است. ایجاد و یا تشدید الگوی تخاصمی بین این دو بلوک می‌تواند در امنیتی‌سازی سایر حوزه‌ها از جمله اقتصاد و انرژی نیز اثرگذار باشد.

هنگامی که حوزه‌هایی مانند اقتصاد و انرژی امنیتی شوند می‌توان انتظار داشت الگوهای تخصصی میان دو بلوک نیز تشدید شوند و حالت چند بعدی پیدا کنند. تشدید الگوی تخصصی در مجموعه امنیتی خلیج فارس با توجه به اختلافات میان ایران و کشورهای عربی این منطقه در مسائل مختلفی از جمله جنگ یمن، بحران سوریه و مسائل مانند آن می‌تواند تأثیرات چندوجهی و شدیدی را بر این مجموعه‌های امنیتی داشته باشد. بنابراین در مجموع می‌توان گفت توافق عادی‌سازی موجب بی‌ثباتی بیشتر در مجموعه امنیتی خلیج فارس می‌گردد.

منابع

- آذر، عادل، سعید نجفی توانا و حسن محمدی. (۱۳۹۵). «واکاوی تقابل در برداشت از میدان مشترک گازی ایران و قطر با رویکرد تئوری درام». پژوهش‌های مدیریت در ایران ۲۰ (۳).
<http://ensani.ir/fa/article/download/367140>
- اقارب پرست، محمدرضا. (۱۳۹۰). «ترتیبات امنیت جمعی: الگویی نو برای ایجاد امنیت در خلیج فارس». فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی ۳ (۹).
http://pir.iaush.ac.ir/article_558098.html
- بابایی، محمد، بنفشه رستمی و علی جمهور. (۱۳۹۸). «تحول روابط قطر و عربستان بر اساس الگوهای دوستی/ دشمنی در زیر محیط امنیتی خلیج فارس». ۸ (۴).
https://psiw.journals.ikiu.ac.ir/article_2034.html
- باقری، محمد. (۱۴۰۱). «واکنش ایران به حضور صهیونیست‌ها در خلیج فارس/ تهدیدات را برنمی‌تابیم، عکس‌العمل نشان می‌دهیم». دنیای اقتصاد. <https://www.donya-e-eqtasad.com/fa/tiny/news-3877032>
- بوزان، بری، آلی ویور و پاپ دو ویلد. (۱۳۹۴). چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ سوم.
- بی‌بی‌سی فارسی. (۱۳۸۸). «عراق خواستار عقب‌نشینی نیروهای ایران شد». https://www.bbc.com/persian/iran/2009/12/091218_wmt-rs-iraq-iran-oil
- جعفری ولدانی، اصغر. (۱۳۸۷). «نقش انگلستان در تحدید مرزهای عراق و کویت به روایت اسناد وزارت خارجه انگلیس». فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک ۴ (۱۳).
http://journal.iag.ir/article_57037.html
- خبرگزاری مهر. (۱۳۸۲). «حمایت شورای همکاری خلیج فارس از ادعاهای تکراری امارات درباره جزایر سه‌گانه ایرانی». <https://www.mehnews.com/news/46153>

- رجبی، سعید و ایرج احمدزاده. (۱۳۹۷). «تبیین ژئوپلیتیکی الگوی رقابتی روابط ایران و قطر». جغرافیا و روابط انسانی ۱ (۳). <http://ensani.ir/fa/article/download/440568>.
- زیبایی، مختار، زبیره نصری و فرزاد رستمی. (۱۴۰۰). «فرآیند عادی سازی مناسبات اعراب و اسرائیل؛ پیامدهای آن برای محیط امنیتی ایران». مطالعات سیاسی جهان اسلام ۱۰ (۳). https://psiw.journals.ikiu.ac.ir/article_2562.html
- سازمند، بهاره و مهدی جوکار. (۱۳۹۵). «مجموعه امنیتی منطقه ای، پویاها و الگوهای روابط کشورهای حوزه خلیج فارس». ژئوپلیتیک ۱۲ (۲). <https://www.sid.ir/fa/Journal/ViewPaper.aspx?id=299659>
- طاهری، ابراهیم و امین صادقی. (۱۳۹۵). «تأثیر ساخت مجموعه های امنیتی بر امنیت منطقه ای (مطالعه ای موردی مجموعه ای امنیتی خلیج فارس)». نشریه سیاست دفاعی ۲۴ (۹۴). https://dpj.ihu.ac.ir/article_203265.html
- al Mazrouei, N. S. (2013). *UAE-Saudi Arabia Border Dispute: The Case of the 1974 Treaty of Jeddah* [university of Exeter]. <https://core.ac.uk/download/pdf/19743733.pdf>
- Arabic News. (2005). *Saudi Arabia confirms discussing border disputes with UAE*. <https://web.archive.org/web/20090905223529/http://www.arabicnews.com/ansub/Daily/Day/050616/2005061629.html>
- Brecher, Michael., & Wilkenfeld, Jonathan. (2000). *A study of crisis*. University of Michigan Press.
- Buzan, B., & Wæver, O. (2003). *Regions and Powers: The Structure of International Security*. In *Regions and Powers*. Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/CBO9780511491252>
- Buzan, Barry. (2007). *People, states & fear: an agenda for international security studies in the post-cold war era*. ECPR Press.
- Crystal, Jill. (1990). *Oil and politics in the Gulf: rulers and merchants in Kuwait and Qatar*. Cambridge University Press.
- Cyrus Sharifi-Yazdi, F. (2015). *Arab-Iranian Rivalry in the Persian Gulf: Territorial Disputes and the Balance of Power in the Middle East*. I.B. Tauris & Co Ltd. <https://cc1lib.vip/book/17411636/00c7b4>
- Federico-O'Murchu, S. (2020). *Read the full US-UAE-Israel statement on normalizing relations*. CNN. <https://edition.cnn.com/2020/08/13/middleeast/mideast-trump-full-statement-uae-israel-intl/index.html>
- Garlick, J., & Havlová, R. (2020). China's "Belt and Road" Economic Diplomacy in the Persian Gulf: Strategic Hedging amidst Saudi-Iranian Regional Rivalry. *Journal of Current Chinese Affairs*, 186810261989870. <https://doi.org/10.1177/1868102619898706>
- Garlick, J., & Havlová, R. (2021). The dragon dithers: assessing the cautious implementation of China's Belt and Road Initiative in Iran. *Eurasian*

- Geography and Economics*, 62(4).
<https://doi.org/10.1080/15387216.2020.1822197>
- Habeeb, W. M., Frankel, R. D., & Al-Oraibi, Mina. (2012). *The Middle East in turmoil : conflict, revolution, and change*. Greenwood.
- Hanau Santini, R. (2017). A New Regional Cold War in the Middle East and North Africa: Regional Security Complex Theory Revisited. *Italian Journal of International Affairs*, 52(4), 93–111.
<https://doi.org/10.1080/03932729.2017.1371487>
- Henderson, S. (2006). *Map Wars: The UAE Reclaims Lost Territory from Saudi Arabia*. The Washington Institute.
<https://www.washingtoninstitute.org/policy-analysis/map-wars-uae-reclaims-lost-territory-saudi-arabia>
- Henni, A. (2017). *Shared Oil Fields Create Tension In Middle East*. Hart Energy. <https://www.hartenergy.com/exclusives/shared-oil-fields-create-tension-middle-east-30128>
- Horner, J. (2011). The Iraq Kuwait Border dispute. *Journal of Borderlands Studies*, 7(1), 1–18. <https://doi.org/10.1080/08865655.1992.9695416>
- Hussain, T. (1996). Dispute overshadows Gulf Arabs meeting. *United Press International - UPI*. <http://www.upi.com/Archives/1996/12/07/Dispute-overshadows-Gulf-Arabs-meeting/2182849934800/>
- Karsh, E. (2002). *The Iran–Iraq War: 1980–1988*. Osprey Publishing.
- Khan, M. R., & Shahzad, S. M. (2021). The Abraham Accords: Israel resizing Spheres of Influence. *Journal of the Research Society of Pakistan*. https://papers.ssrn.com/sol3/papers.cfm?abstract_id=3868196
- le Billon, P., & el Khatib, F. (2004). From free oil to “freedom oil”: Terrorism, war and US geopolitics in the Persian Gulf. *Geopolitics*, 9(1). <https://doi.org/10.1080/14650040412331307852>
- Mabon, S. (2012). The Battle for Bahrain: Iranian-Saudi Rivalry. *Middle East Policy*, 19(2), 84–97. <https://doi.org/10.1111/J.1475-4967.2012.00537.X>
- Mattair, T. (1995). *The Three Occupied UAE Islands: The Tunbs and Abu Musa*. The Emirates Center for Strategic Studies and Research.
- Niblock, Tim. (2022). *IRAQ the contemporary state*. ROUTLEDGE.
- Ross, D. (2022). *The Abraham Accords and the Changing Shape of the Middle East*. The Washington Institute.
<https://www.washingtoninstitute.org/policy-analysis/abraham-accords-and-changing-shape-middle-east>
- Ross, Dennis. (2016). *Doomed to succeed : the U.S.-Israel relationship from Truman to Obama*. Farrar, Straus and Giroux.
- Tahmizian Meuse, A. (2020). *Israel inks twin Arab treaties with UAE, Bahrain*. Asia Times. <https://asiatimes.com/2020/09/israel-inks-twin-arab-treaties-with-uae-bahrain/>